Justice Administration of Tehran Province

Judgment

https://www.Ghazavat.org

Online ISSN: 3060-7809
Print ISSN: 1735-1227
Volum:26 – Issue:127
Autumn 2026

The Effects of Employing Procedural Tricks in a Statement of Claim

Hossein Davoodi[1] | Mehdi Hadi[2] | Azam Lotfi Neyestanak[3]

1. Assistant Professor, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran. hoseindavoodi@khu.ac.ir
2. Ph.D. Student in Private Law, University of Tehran, Tehran, Iran.(Corresponding Author) mehdihadi@ut.ac.ir
3. Ph.D. Student in Private Law, Tarbiat Modares University. Tehran, Iran. azamlotfi692@yahoo.com

Article Info

Article type:
Scientific Article

Received:
2025/04/23
Received in revised form:
2025/05/20
Accepted:
2025/09/17

Keywords:
Procedural Objection; Procedural Tricks; Judgment; Judicial Proceedings; Legal Consequences.

Abstract

Procedural tricks in a statement of claim refers to a claimant's use of the potential afforded by procedural rules in drafting a statement of claim in a manner designed to secure greater procedural advantages. The acquisition of such advantages does not, in itself, entail the infringement of the defendant's substantive or procedural rights. Identifying the effects of employing such procedural tricks is essential, as they have undeniable implications for the adjudication of disputes. Using a descriptive-analytical methodology, drawing on library-based data and examining judicial practice, the present study seeks to identify these effects. Changes in the territorial jurisdiction of the court, the expansion of the scope of judicial examination of the claim, the finality of a judgment at the first-instance stage, and the conversion of a first-instance judgment into an order dismissing the claim at the appellate stage are among the principal effects of employing procedural tricks in a statement of claim. In principle, such tricks do not arise from deficiencies in the law and should not be regarded as illegitimate or unethical conduct. Rather, the skilful use of procedural rules, provided that their underlying rationale is respected, can contribute to the development of civil procedure.

How To Cite

Davoodi, Hossein, Hadi, Mehdi, Lotfi Neyestanak, Azam. (2026). The Effects of Employing Procedural Tricks in a Statement of Claim. Journal of Judgment, 127(3), 123-145.

http//doi.org/ 10.22034/judg.2026.2065581.1520

DOI

10.22034/judg.2026.2065581.1520

©2025 The Author(s): This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, As long as the original authors and sources are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Publisher

Publications of the Judiciary of Tehran Province

آموزش دادگستری
استان تهران

فصلنامه قضاوت

https://www.Ghazavat.org

شاپای الکترونیکی: ۷۸۰۹-۳۰۶۰
شاپا چاپی: ۱۲۲۷-۱۷۳۵
دوره: ۲۶ ـ شماره: ۱۲۷
پاییز ۱۴۰۵

آثار کاربست حیلهٔ قانونی در دادخواست

حسین داودی[۱] | مهدی هادی[۲] | اعظم لطفی نیستانک[۳]

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران، تهران، قم، ایران، رایانامه:
hoseindavoodi@khu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران، تهران، قم، ایران، (نویسنده مسئول)، رایانامه:
mehdihadi@ut.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، رایانامه:
azamlotfi692@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۰۲/۰۳
تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۲/۳۰
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۶/۲۶

کلیدواژه:
ایراد شکلی، حیله، حکم، دادرسی، ضمانت اجرا.

چکیده

حیله در دادخواست به معنی اقدام خواهان برای استفاده از ظرفیت قواعد شکلی در نگارش دادخواستی مطلوب، برای تأمین منفعت بیشتر در دادرسی است. کسب منفعت همانا نقض حقوق ماهوی و شکلی خواندهٔ دعوا نیست. شناخت آثار کاربست اعمال چنین حیله‌هایی امری بایسته است و در دادرسی دعاوی آثار انکارناپذیری خواهد داشت. تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای و نگاهی به رویهٔ قضایی، درصدد شناخت این آثار است. تغییر صلاحیت محلی دادگاه، گسترش دایرهٔ رسیدگی قضایی به دعوا، قطعی‌شدن حکم در مرحلهٔ بدوی و تبدیل حکم بدوی به قرار رد دعوا در مرحلهٔ تجدیدنظر، از عمده آثار اعمال حیله در دادخواست است. اصولاً این حیله‌ها ناشی از ضعف قانون نیست و نباید آن را عملی نامشروع و غیراخلاقی دانست، بلکه استفادهٔ هنرمندانه از قواعد شکلی با رعایت فلسفهٔ وجودی این قواعد، می‌تواند موجب توسعهٔ آیین دادرسی مدنی شود.

استناد
داودی، حسین، هادی، مهدی، لطفی نیستانک، اعظم. (۱۴۰۵). آثار کاربست حیلهٔ قانونی در دادخواست، فصلنامه قضاوت، ۱۲۷(۳)، ۱۲۳-۱۴۵.
http//doi.org/ 10.22034/judg.2026.2065581.1520

DOI 10.22034/judg.2026.2065581.1520

ناشر انتشارات دادگستری کل استان تهران

CC BY

مقدمه

اصل «رسیدگی به دعوا در حدود موضوع» در نظام حقوقی ایران، پذیرفته شده است. طبق این اصل، تعیین حدود موضوع دعوا اساساً با خواهان است، اما فقط موضوع دعوا مسیر دادرسی را تعیین نمی‌کند، بلکه خواهان می‌تواند با استفاده از اختیاراتی که قانون‌گذار برای وی پیش‌بینی کرده است، تأثیرات مهمی در روند رسیدگی به دعوا و جوانب آن داشته باشد. به علت شرایط ویژهٔ دعاوی حقوقی و وجود اصل پیش‌گفته، چگونگی نگارش دادخواست خود در عالم حقوق هنر محسوب می‌شود، چراکه ظرفیت اعمال قواعد شکلی در تمامی قسمت‌های دادخواست وجود دارد و هریک از این موارد می‌تواند ضمانت اجرای ویژه‌ای داشته باشد. برای مثال اگر خواهان همهٔ خواندگان بالقوه را در دادخواست ذکر نکند، ممکن است دادگاه قرار عدم استماع دعوا صادر کند. حال پرسش این است که آیا افزودن خواندگانی علاوه بر خواندگان بالقوه در دعوا بی‌تأثیر است؟ روشن است که چون دعوا به این خواندگان منتسب نیست، دادگاه نسبت به ایشان قرار رد دعوا صادر می‌کند، اما این امر به معنای بی‌فایده‌بودن درج خواندگان اضافی در دادخواست نیست. در حقوق ایران قاعدهٔ «منع تحصیل دلیل»، دادرس را در جایگاه داور قرار می‌دهد؛ به این معنا که طرفین می‌بایست خواسته و دلایل اثبات آن را به وی ارائه کنند و دادرس با بررسی این دلایل تصمیم می‌گیرد. اگر دادرسی را به بازی شطرنج تشبیه کنیم، ارائهٔ دادخواست به‌مثابهٔ اولین حرکت در این بازی است که اهمیت ویژه‌ای دارد. بر همین اساس، باید خواهان از تمام ظرفیت‌های قواعد شکلی بهره گیرد تا با طرح دادخواستی مناسب، امتیازات بیشتری در مسیر اثبات ادعای خود، به دست آورد. برخی استفاده از این شیوه‌های دادرسی را «حیله» نامیده‌اند و مفهوم و انواع حیله در رسیدگی به دعاوی حقوقی را بررسی کرده‌اند،[1] اما مهم‌ترین بخش تحقیق یعنی ضمانت اجرای آن را نادیده گرفته‌اند. در تحقیق حاضر درصدد هستیم تا امتیازات بالقوه‌ای را که برای خواهان در قانون آیین دادرسی مدنی برای طرح دعوا وجود دارد، بررسی کنیم و ضمانت اجرای اعمال این موارد را شناسایی کنیم. تفاوت تحقیق حاضر با کتاب مزبور در این است که نخست صرفاً مواردی بیان شده است که قانوناً خواهان می‌تواند از آن‌ها برای احقاق حق خود بهره ببرد، در حالی که در کتاب مزبور حتی حیله‌هایی که منشأ حقوقی ندارند نیز بررسی شده است. دوم، در این تحقیق برخلاف کتاب مزبور فقط اختیارات خواهان مطرح شده است. سوم اینکه کتاب مذکور صرفاً به وجود حیله در دادرسی اشاره کرده است، اما تمرکز اصلی در این تحقیق بر بررسی ضمانت اجرای اعمال حیله در دادخواست است. در پژوهش حاضر به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که

۱. دهقانی فیروزآبادی، حسین. (۱۳۹۸). حیله در دادرسی مدنی.

استفادهٔ خواهان از حیله‌های قانونی در طرح دعوا، چه آثاری در بر خواهد داشت؟ فرض تحقیق بر این استوار است که استفاده از این حیله‌ها هم می‌تواند به تغییر مرجع رسیدگی و حکم صادره منجر شود و هم امکان استفادهٔ خواندهٔ بالقوه از شهود مدنظرش را سلب کند. برای آنکه امکان بحث دربارهٔ موضوع فراهم شود، ابتدا باید مفهوم و معنای حیله را در پژوهش حاضر دانست تا از مفهوم عرفی آن متمایز شود. سپس آثار اعمال حیله در چهار عنوان کلی بررسی می‌شوند؛ حیله در تعیین خوانده، حیله در تعیین خواسته، حیله در ارائهٔ ادله و حیله در تعیین بهای خواسته و پرداخت هزینهٔ طرح دعوا.

۱. مفهوم حیله در دادخواست[۱]

عموم جامعه «حیله» را امری ناپسند و مترادف با نیرنگ می‌دانند. از منظر لغوی، حیله به سه معنا تعبیر شده است: ۱. قدرت و توانایی در انجام کار؛ ۲. پنهان‌کاری؛ ۳. پنهان‌کاری در رسیدن به هدفی نامشروع (ویسی، ۱۳۹۷: ۱۲۹–۱۳۰). در کنار این موارد حیله به «راهکار» (دادمرزی و بافهم، ۱۳۹۸: ۴۴۷) و چاره‌جویی نیز تعبیر شده است (عمید، ۱۳۸۴: ۵۷۷) و «حیلهٔ شرعی» جنبهٔ خیرخواهانهٔ همین معنا است (میرشکاری و حسینی، ۱۴۰۰: ۵۲) که شاید بتوان با مسامحه آن را مترادف شرعی موضوع تحقیق حاضر یعنی حیله در قانون برشمرد.

در این تحقیق منظور از «حیله» راهکارهای قانونی است که خواهان از آن‌ها در طرح دعوا می‌تواند استفاده کند. قانونی‌بودن راهکار بدین معنا است که مواد قانونی به خواهان اجازه می‌دهند از شیوه‌هایی استفاده کند که ضمن حفظ جنبهٔ قانونی، به‌طور غیرمتعارف او را به نتیجهٔ مطلوب نزدیک سازد. بنابراین مواردی مانند دروغ‌گویی هرچند اصولاً مخالف قانون نیست، به‌علت اینکه راهکاری با منشأ حقوقی ندارد، موردتوجه نویسندگان نیست.

استفاده از حیله به این معنا، در دادخواست، با دو چالش مواجه است. اولین چالش که اصل ۴۰ قانون اساسی است، استفاده از حق در راستای اضرار به دیگری منع شده است. اطلاق واژهٔ «حق» نیز شامل حق شکلی در کنار حق ماهوی است و بر این مبنا اجازه یا سکوت قانون، مجوزی برای انجام چنین عملی نیست. بنابراین طبق ظاهر اصل ۴۰ خواهان نباید از حیله در دادخواست استفاده کند، اما حیله در مفهوم بیان‌شده را نمی‌توان نقض اصل مزبور دانست. برای تحقق حکم مندرج در اصل ۴۰، باید میان عمل دارندهٔ حق و ورود ضرر رابطهٔ سببیت وجود داشته باشد. خداوند متعال در چندین آیه از قرآن کریم به مصادیقی از اضرار به غیر اشاره فرموده است. مثلاً در آیهٔ ۲۴ «سورهٔ نسا» طلاق‌ندادن زن با وجود اکراه شوهر از وی، به قصد دست‌یافتن به ارثیهٔ زن، اضرار به غیر

۱. برای آشنایی بیشتر با تعاریف و انواع حیله، ر.ک. دهقانی فیروزآبادی، حسین. (۱۳۹۸). حیله در دادرسی مدنی.

دانسته شده است. این شرایط در دادخواست قابل تصور نیست، چراکه رسیدگی قضایی و صدور رأی دادگاه این رابطهٔ سببی را قطع می‌کند. در واقع اقدام خواهان در هر صورت نمی‌تواند وسیلهٔ اضرار به دیگری محسوب شود. گذشته از این، وجود حق مستلزم امکان استفادهٔ تام از آن است و مرز مشخص این استفادهٔ مشروع با سوءاستفاده از حق را نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد. شاید یک معیار مطلوب برای احراز سوءاستفاده را بتوان احراز غرض‌ورزی خواهان بدون رعایت اهداف مدنظر قانون‌گذار از شناسایی یا ایجاد حق مزبور دانست، در حالی که خواهان در به‌کاربردن حیله، چنین هدفی را دنبال نمی‌کند. در این مواقع آنچه خواهان انجام می‌دهد نوعی دادرسی‌بازی است که در آن هنر خود را در به‌کارگیری قواعد شکلی دادرسی نشان می‌دهد. از همین رو عمل او مخالفتی با نص و روح قانون ندارد (محسنی، ۱۳۹۷: ۲۹ و ۳۰).

چالش دوم از منظر اخلاق است. آیا به‌کارگیری چنین حیله‌ای با اینکه نقض اصل ۴۰ نیست، اخلاقی است؟ از دیدگاه مکتب «حقوق طبیعی»، اخلاق فقط مفهومی انتزاعی و عاری از ضمانت اجرای حقوقی نیست. در این دیدگاه رعایت اخلاق به تقویت مشروعیت اصول و سلامت دادرسی می‌انجامد (انصاری و دهقانی، ۱۳۹۶: ۱۲۲). اخلاق در یک تفسیر مانع از این است که شخص قوانین را به‌مثابهٔ ابزاری در اختیار خود بگیرد، اما آیا واردکردن مفهومی انتزاعی در قواعد شکلی امری صحیح است؟ آیا به صرف ناپسندبودن عملی در دادرسی از دید عرفی، آن را باید غیراخلاقی محسوب کرد؟ و مهم‌تر از آن، چنین برداشتی به معنای نقض غرض قواعد شکلی نیست؟ درواقع «عدم تعیُن بستر مراجعه به مبانی اخلاقی را فراهم می‌کند» (محسنی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۶۶) و نمی‌توان به استناد مبانی اخلاقی امتیازات قانونی را از شخصی سلب کرد. بنابراین استفاده از حیله‌های قانونی عاری از اشکال است و حتی نشان‌دهندهٔ توانایی وکیل خواهان در به‌کارگیری قواعد دادرسی است.

۲. حیله در تعیین خوانده

وجود دو شخص متمایز از یکدیگر برای تحقق دعوا امری لازم است. نمی‌توان تصور کرد که شخصی با خود یا شیئی فاقد اهلیت وارد دعوا شود.[۱] اصولاً خوانده‌های بالقوهٔ دعوا همگی باید طرف دعوا قرار گیرند تا دعوا قابل استماع باشد،[۲] اما خواهان می‌تواند حیله‌هایی را در تعیین خوانده به کار گیرد که حسب مورد ضمانت اجراهای متفاوتی را نیز در پی داشته باشد. این حیله‌ها

۱. به نظر می‌رسد بنابه تعریف بند «م» مادهٔ ۲ قانون تجارت الکترونیکی، هوش مصنوعی در حقوق ایران شخصیت حقوقی ندارد و طرح دعوا علیه آن نیز امکان‌پذیر نیست.

۲. شعبهٔ ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامهٔ شمارهٔ ۱۹۱۴–۸۵/۳۵/۱۷۱۵ (زندی، ۱۳۹۳: ۱۷۳)

را می‌توان به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد: حیله در افزایش خوانده و حیله در تعیین نادرست نشانی خوانده و آثار کاربست آن، که در ادامه این موارد را بررسی خواهیم کرد.

۲-۱. حیله در افزایش خوانده

۲-۱-۱. حیله در تغییر محل دادگاه صالح و آثار کاربست آن

مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م اصلی از حقوق دادرسی را مبنی بر «لزوم طرح دعوا در محل اقامت خوانده» بیان می‌دارد. در ادامه مواد ۱۲ الی ۲۵ استثنائاتی را بر این اصل وارد کرده‌اند که ازجملهٔ این استثنائات مادهٔ ۱۶ همان قانون است.[۱] طبیعتاً خواهان تمایل دارد که دعوا را در محل اقامت خود طرح کند. علت اصلی این تمایل سهولت رفت‌وآمد به دادگاه و کاهش هزینه‌های دادرسی در مراحل رسیدگی و اجرای حکم است. از همین رو،گاهی خواهان شخصی را که در محل اقامت وی مقیم است، اما دعوا متوجه او نیست، به فهرست خواندگان می‌افزاید. این عمل خواهان دو چالش اساسی دارد:

نخست اینکه خواهان با فرض عدم انتساب دعوا، خوانده‌ای اضافه کرده است، اما اگر دادگاه به اشتباه یا بر پایهٔ علم قضایی، شخص اضافه‌شده را محکوم کند، چه خواهد شد؟ مخصوصاً اینکه در چنین مواردی شخص مزبور بنابر آشنایی که با خواهان داشته، حضور صوری در دعوا را پذیرفته است و مسلماً در این حالت امکان وصول محکومٌ‌به یا انجام موضوع حکم از سوی وی میسر نخواهد بود. چالش دوم مربوط به دیدگاه اقلیتی است که بر این باورند دادگاه می‌تواند در مورد خواندهٔ اضافه‌شده قرار رد دعوا و نسبت به بقیهٔ دعوا قرار عدم صلاحیت محلی صادر کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۸: ۱۱۴).[۲] این دیدگاه صحیح نیست و آرای صادره بر مبنای آن از چند جنبه ایراد دارند. نخست آنکه قانون‌گذار در برخی موارد امکان تفکیک دعوا را به دادرسی داده است،[۳] اما این اختیار شامل مورد اخیر نمی‌شود. دوم، پس از اینکه دادگاه خود را صالح به رسیدگی دانست و با تشکیل جلسهٔ دادرسی وارد ماهیت دعوا شد، صدور قرار عدم صلاحیت دیگر میسر نیست (نهرینی، ۱۴۰۱: ۶۳۸). سوم، زمانی که جلسهٔ رسیدگی برگزار شده است و دادگاه محل اقامت خوانده را محل دیگری تشخیص دهد، اگر خوانده در جلسهٔ دادرسی حضور داشته باشد و ایرادی را در این مورد مطرح نکند، حتی پیش از ورود به ماهیت دعوا، دادگاه نمی‌تواند راساً قرار عدم

---

۱. از منظر خواهان استثنا محسوب نمی‌شود، اما از منظر خوانده‌ای که دعوا در محل اقامت وی مطرح نشده، استثنا است.

۲. شعبهٔ ۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران در دادنامهٔ شمارهٔ ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۷۹۰۰۳۴۹ مورخ ۱۳۹۳/۰۴/۲۳ چنین رأیی را صادر کرد. ر.ک. (سامانهٔ ملی آرای قضایی، ۱۴۰۳/۰۶/۱۲).

۳. مواد ۱۰۴، ۲۸۹ و ۱۳۳ آ.د.م.

صلاحیت کند.[۱] درواقع می‌توان گفت رعایت صلاحیت محلی قاعده‌ای آمره نیست و دادگاه صرفاً با ایراد خوانده به آن ترتیب اثر می‌دهد.[۲] حال اگر از دیدگاه این دادگاه‌ها پیروی کنیم، باید پذیرفت که در حقوق موضوعهٔ ایران، اصل مصرح مادهٔ ۱۱ آ.د.م با این نوع حیله قابل تضعیف است. گاهی خواهان پا را فراتر می‌گذارد و علیه خوانده‌ای طرح دعوا می‌کند که با وی برای تسلط بر مال ثالث تبانی کرده است. چنین دعوایی را نمی‌توان حیله محسوب کرد؛ چراکه اساساً حقی برای خواهان وجود ندارد تا در استفاده از آن به حیله متوسل شود، بلکه طرفین درصدد تضییع حقوق ماهوی اشخاص ثالث بوده‌اند.[۳]

در سایر مواردی که خواهان نام خواندهٔ صوری را برای تغییر صلاحیت محلی اضافه می‌کند، دو حالت متصور است. حالت اول زمانی است که وکیل دادگستری دادخواست را مطرح کرده باشد که در این مورد مادهٔ ۳۸ قانون وکالت مدنظر است. در این ماده تصریح شده است که تلاش وکیل برای رد قاضی حتی به‌صورت غیرمستقیم، تخلف انتظامی درجهٔ چهار محسوب می‌شود. با قیاس اولویت، تغییر محل دادگاه رسیدگی‌کننده نیز می‌تواند چنین مجازاتی داشته باشد؛ زیراکه این اقدام به تغییر قاضی و دادگاه منجر خواهد شد. اما از منظر مسئولیت مدنی به علت اینکه رابطهٔ سببیت میان ورود زیان به خوانده و عمل وکیل با صدور حکم دادگاه قطع می‌شود، نمی‌توان وکیل را مسئول پرداخت زیان واردشده به خوانده دانست. حالت دوم زمانی است که خواهان خود طرح دعوا کرده باشد، در این صورت امکان محکومیت وی به تخلف انتظامی میسر نیست و ضمانت اجرای تعیین‌شده در تبصرهٔ مادهٔ ۱۰۹ آ.د.م نیز در این شرایط اعمال نمی‌شود. علت آن این است که حیله در دادخواست خروج موضوعی از دعوای واهی دارد و ضمانت اجرای آن را نمی‌توان به حیلهٔ صورت‌گرفته تسری داد. درواقع حیله در دادخواست امری شکلی است، اما دعوای واهی با رسیدگی ماهوی احراز می‌شود. رد دعوا به‌سبب رعایت‌نکردن شرایط شکلی، موجب نقض اصل استماع دعوا و حق دادخواهی اشخاص است و روشن است که سلب حق دادخواهی به بهانهٔ ایراد شکلی پذیرفتنی نیست (Herstein, 2011: 1). در مقابل، تعیین ضمانت اجرای دعوای واهی به دلیل اینکه بعد از رسیدگی ماهوی به دعوا و احراز واهی‌بودن آن، موردحکم قرار می‌گیرد، تعارضی با حق مزبور ندارد. بنابراین دادخواهی حق هر شخصی است و تعیین ضمانت اجرا صرفاً برای طرح دادخواست ناقص، می‌تواند نقض این حق باشد.

---

۱. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۵۰۹۹۷۰۹۲۵۲۰۱۴۴۰ مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۲۱ صادره از شعبهٔ ۳۷ دیوان عالی کشور.

۲. در مقابل برخی دیگر از قضات، رعایت صلاحیت محلی را مانند صلاحیت ذاتی به علت وجود ضمانت اجرای واحد در صورت عدم رعایت آن در مرحلهٔ تجدیدنظر، آمره دانسته‌اند (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۲۹۵).

۳. مادهٔ ۱ قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیر تبانی می‌کنند.

برخـــی بر ایـــن باورند که «حق دادخواهی به‌منزلهٔ یکی از مهم‌ترین حقوق شـــهروندی تا زمانی محترم اســـت که از آن سوءاستفاده نشده است. اعتبار دستگاه قضایی و اعتماد عمومی به آن در گرو وجود دادرســـی‌ای منصفانه، عادلانه و عاری از حیله اســـت». چنین دیدگاهی پذیرفتنی نیست. دلیل نخست اینکه اعتبار و اعتماد دستگاه قضایی و عموم جامعه تأثیری در تحقق حق دادخواهی ندارد. دوم، برخورداری از حق دادخواهی خود ضامن برگزاری دادرسی مناسب است، اما عکس این مسئله صادق نیست. از سوی دیگر، اصولاً خوانده حق دارد در محل اقامت خود به دعوا پاسخ دهد و اگر اقدام خواهان در نقض این حق خوانده، مســـئولیتی برای وی نداشـــته باشد، حقوق خوانده تضییع خواهد شـــد. در تقابل این دو حق، دادخواهی حقی بنیادین اســـت، اما حق خوانده ناشـــی از سنتی تاریخی در حقوق روم، کلیســـا و بیشتر کشورها است و همچنین به علت رعایت حال خوانده وضع شـــده اســـت (بهرامی، ۱۴۰۱: ۲۳۲). بنابراین این حق ناشـــی از قوانین موضوعه است و قابل سلب و محدودکردن اســـت؛ همچنان که رأی دادگاهی که فاقد صلاحیت محلی اســـت، لازم‌الاجرا است. درواقع واردکردن خواندهٔ اضافی در دادخواست می‌تواند موجب سلب حق خوانده در دفاع از دعوا در محل اقامت خود شود، اما خوانده می‌تواند با ایراد به این امر موجبات نقض دادنامه را در مراجع عالی فراهم کند. از ســـوی دیگر «حقوق شکلی بیشتر از اینکه حقوق عامه باشد، حقوق حرفه‌ای‌ها است و به نحوی انشا شده است که گویی قضات، وکلا و کارمندان قضایی را خطاب قرار می‌دهد» (داودی، ۱۳۹۷: ۲۲۳) و نه اشخاص غیرحقوقی؛ بنابراین نباید انتظار داشت که مانند دعوای واهی، نقض قواعد شـــکلی نیز مســـتوجب جزای نقدی باشد. چنین رویکردی در مادهٔ ۱-۳۲آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز مشهود است. بر اساس این ماده، سوءنیت در ماهیت دعوا مستوجب جزای نقدی در کنار پرداخت هزینهٔ دادرسی به طرف مقابل می‌شود. بندهای b و c مادهٔ ۱۱ آیین دادرسی مدنی آمریکا نیز به دادگاه اجازه داده است تا دادخواستی را که از طرف وکیل یا اصیل دعوا به قصد فریب دادگاه یا بدون مبنای قانونی مطرح شود، رد کند و متخلف را به پرداخت جریمهٔ مالی در کنار حق‌الوکاله و هزینهٔ دادرســـی پرداختی طرف مقابل محکوم کند. کاملاً واضح است که نظام‌های حقوقی فرانسه و آمریکا نیز نقض شکلی شرایط دادخواست را موجب تحقق جزای نقدی یا دیگر ضمانت اجراهای تنبیهی ندانســـته‌اند. با این حال، همان‌گونه که پیش‌تر اشـــاره شد، از وکلا به‌عنوان مخاطبان حرفه‌ای این قوانین انتظار می‌رود که اصول قواعد شکلی را به‌دقت رعایت کنند.

۲-۱-۲. حیله در افزایش دایرهٔ رسیدگی قضایی و آثار کاربست آن

«امور موضوعی (ماهوی) دعوا در انحصار طرفین قرار دارد و اقامهٔ دلیل برای اثبات این امور نیز حق آنان اســـت» (پوراســـتاد، ۱۳۸۹: ۱۰۵) و دادگاه در خارج از این قلمرو نباید تحقیق و بررسی

کند. در این شـرایط اگر خواهان به ادله‌ای اسـتناد کند، که نزد شخص ثالث است، برخلاف نظام حقوقی فرانسه، در حقوق ایران دادگاه اصولاً وظیفه‌ای در تحصیل دلیل مزبور ندارد.[۱] این مسئله به‌علت رعایت بی‌طرفی دادرس (نهرینی و خاکبار، ۱۴۰۰: ۷) و حفظ حقوق شخص ثالث منطقی اسـت. راهکار خواهان در این شرایط برای گسـترش دایرهٔ رسیدگی قضایی، واردکردن شخص ثالث در دعوا اسـت. این ورود از دو طریق ممکن است انجام شود: نخست ازطریق جلب ثالث، دوم با اضافه‌کردن نام فرد به‌عنوان خواندهٔ دعوا. مسـلم اسـت که گزینهٔ دوم مناسـب‌تر اسـت؛ زیـرا اولاً دادگاه اختیـار دارد دعوای جلب ثالث را از دعوای اصلی تفکیک کند و اگر چنین کند، خواهـان در رسـیدن به هدف خود ناکام خواهد مانـد. دوم، در رویه‌ای ناصحیح برخی دادگاه‌ها قبل از تشـکیل جلسـهٔ اول رسـیدگی و فقط با ملاحظهٔ مدارک خواهان رأی (عموماً قرار عدم اسـتماع دعوا) صادر می‌کنند. سـوم، برخلاف نظر شـعبهٔ ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامهٔ شـمارهٔ ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۰۸۹ (پژوهشکدهٔ اسـتخراج و مطالعات رویهٔ قضایی، ۱۳۹۹: ۹۹) اصـولاً نمی‌تـوان در مرحلهٔ تجدیدنظر شـخص ثالـث را جلب کرد، مگر آنکـه در مرحلهٔ تجدیدنظر جلسـهٔ رسیدگی تشکیل شـود و این جلسه جلسهٔ اول دادرسی باشد. بنابراین این امر می‌تواند به سازوکار دفاعی خواهان در مرحلهٔ تجدیدنظر لطمه وارد کند، به‌ویژه که صدور حکم در مرحلهٔ بدوی به زیان خواهان، امکان استرداد دعوا را نیز از او سلب می‌کند. این نحوهٔ صدور رأی هرچند ایرادات اساسی دارد (محسنی، ۱۳۹۴ (الف): ۹۵-۱۰۶)، مشکلاتی را برای خواهان پدید خواهد آورد، حال آنکه اگر خواندهٔ اضافه‌شده از ابتدای دادخواست حضور داشت، دادگاه چنین رأیی صادر نمی‌کرد.

۲-۱-۳. حیله در جلوگیری از امکان شهادت اشخاص ثالث و ضمانت اجرای آن

اظهارات فردی در دادگاه در جایگاه شـاهد پذیرفته می‌شـود که جزو اصحاب دعوا نباشـد و نفع شـخصی در بیان این اظهارات نداشـته باشد (شـمس، ۳/۱۳۹۸: ۲۲۴؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۲۲-۳۴). حال اگر خواهان نام اشـخاصی را که شـاهد واقعه‌ای بوده‌اند و درصدد شهادت به ضرر وی در جریان دادرسـی‌اند، به‌عنوان خوانده در دادخواست درج کند، آیا وصف شاهد را از ایشان

---

۱. استثنای این قاعده مادهٔ ۲۱۳ آ.د.م است که دادگاه را به اخذ مدارک مورداستناد طرفین دعوا از نهادهای دولتی ملزم می‌سـازد. علت این الزام ممکن اسـت ناشـی از بند ۱۴ اصل ۳ قانون اساسی باشد. در این بند منظور از دولت فقط قوهٔ مجریه نیسـت (ارشـدی، ۱۳۸۲: ۱۳۷) و از آنجا که تأمین حقوق همه‌جانبه و برقراری امنیت قضایی عادلانه در این اصل وظیفهٔ هر سـه قوه اسـت، اگر دادگاه نتواند مدارکی را که نزد ادارات دولتی است، استعلام و دریافت کند، نقض این بند خواهد بود.

سلب کرده است؟ به نظر پاسخ منفی است. شاید گفته شود که در حقوق ایران، برای اینکه اشخاص جزو اصحاب دعوا محسوب شوند، ضرورت ندارد که حتماً در ماهیت امر نفعی داشته باشند، بلکه صرف حضور آن‌ها به‌عنوان خوانده یا خواهان در دادرسی کافی است و در این صورت دیگر نسبت به دعوا ثالث به شمار نمی‌آیند. در پاسخ باید توجه داشت که در دادرسی حقوقی «ارزشمندترین اظهارات را شاهد ایراد می‌کند» (محسنی و نجفی، ۱۴۰۱: ۱۳۰) و نباید چنین دلیل ارزشمندی به‌سادگی بی‌اعتبار شود. در واقع ذکر اشخاص به‌عنوان خواهان و خوانده صرفاً ایشان را مدعی و منکر ادعا قرار می‌دهد و تأثیری در ایجاد یا زوال وصف شاهد ندارد. برای مثال در حقوق کامن لا نوعی از شهادت به نام «شهادت بر آرای قطعیت‌یافته» وجود دارد، اما به علت اینکه این قاعده در حقوق ایران با عنوان «اعتبار امر قضاوت‌شده» مطرح است، نمی‌توان این‌گونه شهادت را پذیرفت و شخص اداکنندهٔ این اظهارات را شاهد نامید (کریمی و شکوهی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۳۲). این موضوع را می‌توان از تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱۳۱۳ قانون مدنی برداشت کرد. در این تبصره آمده است: «شهادت کسی که نفع شخصی به‌صورت عین یا منفعت یا حق در دعوا داشته باشد و نیز شهادت کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند، پذیرفته نمی‌شود». در این ماده ملاک نپذیرفتن شهادت، وجود نفع شخصی برای شاهد در دعوا بیان شده است. این نفع شخصی وصف ثالث‌بودن شاهد نسبت به دعوا را از بین می‌برد. با این حال، نمی‌توان با قراردادن شاهد در جایگاه خوانده، برای او نفع شخصی در دعوا ایجاد کرد و مشخص است که دادگاه به علت عدم انتساب دعوا به وی، نسبت به او قرار رد دعوا صادر خواهد کرد. دلیل دیگر بر این ادعا اینکه، از یک سو دادرسی نوین بسیار از شکل‌گرایی متأثر است (پوراسماعیلی و برزوئی، ۱۴۰۴: ۹۷) و از سوی دیگر در فقه امامیه نیز شهادت جایگاه ویژه‌ای دارد و به همین دلیل دارای شرایط ویژه‌ای است (اشرافی و رضائی، ۱۳۹۶: ۱۰۰). بر این اساس، جایگاه ارادهٔ طرفین بر دادرسی بسیار محدود است و نمی‌توان با ارادهٔ طرفین نقش شهادت در دادرسی را بی‌اعتبار ساخت. بنابراین چنین حیله‌ای موجب سلب عنوان شاهد می‌شود.

در برخی موارد بعد از اینکه در مرحلهٔ بدوی حکم به سود خواهان صادر شد، بعضی از خواندگان به طرفیت خواهان تجدیدنظرخواهی می‌کنند. آیا در چنین شرایطی می‌توان از خواندهٔ بدوی که طرف دعوای تجدیدنظرخواهی نیست، به‌عنوان شاهد بهره برد؟ صرف‌نظر از توضیحات پیش‌گفته، باید جایگاه تجدیدنظرخواهی نسبت به حکم بدوی را شناخت. اگر تجدیدنظرخواهی را در راستا و ادامهٔ دادرسی بدوی بدانیم، امکان شهادت در مرحلهٔ تجدیدنظر نیز میسر نیست، اما اگر برای دادرسی در مرحلهٔ تجدیدنظر استقلال قائل شویم و آن را دادرسی‌ای تمام‌عیار و مجزا از مرحلهٔ بدوی بدانیم، پاسخ متفاوت خواهد بود. درست است که معنای مدنظر قانون‌گذار

از تجدیدنظرخواهی اعتراض به رأی دادگاه بدوی بوده است (افتخار جهرمی و السان، ۲/۱۴۰۱: ۲۱۹)، اما دادگاه تجدیدنظر صرفاً وظیفهٔ نظارت و بررسی صحت عملکرد دادگاه بدوی را ندارد، بلکه «همانند دادگاه نخستین، هم به امور موضوعی و هم به امور حکمی رسیدگی و قضاوت می‌کند... دوباره قضاوت‌کردن ایجاب می‌کند که دادگاه تجدیدنظر نیز تمامی اقداماتی را که برای احراز امور موضوعی لازم است، مانند بررسی اصالت اسناد یا تحقیق از شهود و از این قبیل موارد را، معمول دارد» (شمس، ۲/۱۳۹۸: ۳۱۴). از این رو، در حقوق فرانسه، ایران (همان: ۴۷۰) و مونترال کانادا (غمامی، ۱۴۰۲: ۳۳۴) چنین شخصی در دادرسی تجدیدنظرخواهی، ثالث محسوب می‌شود. رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ۸۳۱ دیوان عالی کشور نیز در این شرایط دادخواست اعتراض ثالث را قابل استماع می‌داند. این رأی به‌روشنی تمایز و تفکیک دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر را نمایان می‌کند. بنابراین باید پاسخ را مثبت دانست و استماع شهادت چنین خوانده‌ای را در دادگاه تجدیدنظر ممکن دانست.

۲-۲. حیله در تعیین نادرست نشانی خوانده و آثار کاربست آن

تعیین‌نکردن درست خوانده‌های بالقوهٔ دعوا معمولاً به صدور قرار عدم استماع دعوا منجر می‌شود (کریمی، ۱۳۹۲: ۱۱۱)، اما مشخص‌نکردن نشانی خوانده چنین آثاری را در بر نخواهد داشت. در مواردی که خوانده شرکت تجاری است، خواهان نمی‌تواند بدون ابلاغ قانونی به خوانده مقدمات رسیدگی را فراهم کند؛ زیرا اگر شرکت سامانهٔ ثنا نداشته باشد و نشانی اعلامی خواهان مناط ابلاغ قرار گیرد، در صورت یافت‌نشدن خوانده، به آخرین آدرس اعلامی شرکت در ادارهٔ ثبت شرکت‌ها ابلاغ صورت خواهد گرفت.[۱] اما در مورد شخص حقیقی چنین امری ممکن است[۲] و می‌تواند به صدور حکم غیابی بینجامد. البته اگر نشانی به‌طور کاملاً نادرست و خلاف واقع اعلام شود، نمی‌تواند موجبات رسیدگی و صدور حکم غیابی را فراهم کند؛ زیرا طبق مفهوم مخالف مادهٔ ۳۳ آ.د.م لااقل باید دادخواست و ضمائم به‌صورت قانونی به خوانده ابلاغ شده باشند، تا رسیدگی امکان‌پذیر شود. در این شرایط با توجه به اینکه حکم غیابی قابلیت اجرایی دارد،[۳] خواهان بدون چالش جدی در دادرسی بدوی و احتمالاً بدون تجدیدنظرخواهی از سوی خواندهٔ غایب، حکم غیابی را اجرا می‌کند.

---

۱. مواد ۲۲، ۲۳ و تبصرهٔ ۲ و ۳ مادهٔ ۷۶ آ.د.م

۲. ازجمله موارد استثنایی می‌توان به مادهٔ ۲۲ قانون صدور چک اشاره کرد.

۳. تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۳۰۶ آ.د.م

۳. حیله در تعیین خواسته

۳-۱. حیله در خواستهٔ گمراه‌کننده و آثار کاربست آن

گاهی خواهان خواسته‌ای را به طرفیت خوانده مطرح می‌کند که مقصود اصلی کسب حکم برای آن خواسته نیست. برای مثال، خواهان دعوای مطالبهٔ اجرت‌المثل ایام تصرف را مطرح کرده است و مستند مالکیت خود را مبایع‌نامهٔ عادی می‌داند. هدف خواهان در این مرحله اخذ حکم محکومیت خوانده و استفاده از این حکم برای طرح دعوای خلع ید است.[۱] مراجع قضایی در این مورد رویهٔ واحدی ندارند. برخی اعتبار امر مختومه را فقط شامل منطوق صریح حکم می‌دانند[۲] و لذا چنین دعوایی را در صورتی قابل استماع می‌دانند که سند رسمی به نام خواهان وجود داشته باشد و یا لااقل حکم صریح بر اثبات مالکیت خواهان از دادگاه صادر شده باشد. برخی دیگر اعتبار امر قضاوت‌شده را صرفاً شامل منطوق دادنامه نمی‌دانند، بلکه هرآنچه دادگاه از لوازم و موارد ضروری برای صدور حکم احراز کرده است نیز داخل در قاعدهٔ اعتبار امر قضاوت‌شده محسوب می‌کنند (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۵۷). به نظر می‌رسد دیدگاه دوم درست است. بر مبنای این دیدگاه حیلهٔ خواهان می‌تواند مثمر ثمر باشد، زیرا دادگاه مرجع تظلم‌خواهی و احقاق عدالت است.[۳] این هدف در صورتی محقق خواهد شد که مدلول دادنامه نیز همانند منطوق آن محترم و مؤثر شناخته شود، در غیر این صورت حکم قطعی، در جایگاهی که فرض قانون‌گذار بوده است، محقق نخواهد شد.[۴] مبانی قاعدهٔ اعتبار امر مختومه نیز ما را به همین نتیجه می‌رساند.

۳-۲. حیله برای عدم پرداخت هزینهٔ دادرسی و آثار کاربست آن

اصل بر لزوم پرداخت هزینهٔ دادرسی است[۵] (شمس، ۲/۱۳۹۸: ۵۵). با این حال، از یک سو «هزینهٔ دادرسی می‌تواند به‌طور مستقیم و صرفاً به‌مثابهٔ عاملی مؤثر بر ثبت دادخواست و تشویق به دادرسی یا جلوگیری از اقامهٔ دعوا عمل کند» (پوراستاد و حصارخانی، ۱۳۹۴: ۶۰). از سوی دیگر نظام حقوقی ایران از پرهزینه‌ترین نظام‌های حقوقی دنیا است و ازآنجاکه خواهان از صدور حکم به نفع خود اطمینان ندارد، تمایل دارد این هزینه را در ابتدای دادرسی پرداخت نکند. حیله در عدم پرداخت هزینهٔ دادرسی دو گونه است. اول، طرح دعوای اعسار از هزینهٔ دادرسی در کنار مطالبهٔ

---

۱. در فرضی که ملک فاقد سند رسمی است.

۲. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۹۹۷۰۹۰۷۸۰۰۵۵۷ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۱۱ صادره از شعبهٔ ۱۸ دیوان عالی کشور (سامانهٔ ملی آرای قضایی: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵)

۳. اصل ۱۵۶ قانون اساسی

۴. مثلاً بعد از صدور حکم به الزام تحویل مبیع، محکومٌ‌علیه دعوای تنفیذ فسخ علیه محکومٌ‌له طرح کند.

۵. رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ۶ دیوان عالی کشور

خواستهٔ اصلی. ق.آ.د.م مصوب ۱۳۱۸ برای جلوگیری از استفاده از این شیوه، ضمانت اجرای رد اعسار خواهان را الزام وی به پرداخت هزینهٔ دادرسیِ دعوای اعسار به میزان هزینهٔ خواستهٔ اصلی دانسته بود (ابهری و طلایی فیروزجائی، ۱۳۹۴: ۲۳). در قانون جدید آیین دادرسی مدنی چنین مقرره‌ای وجود ندارد؛ البته در قانون «نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی» ضمانت اجراهای پرداخت خسارت خواندهٔ دعوای اعسار[۱] و حبس مدعی اعسار[۲] برای حیلهٔ خواهان، پیش‌بینی شده است، اما به علت اینکه این موارد خلاف اصول کلی برائت و لزوم تقدیم دادخواست‌اند[۳] نمی‌توان آن‌ها را به شخص مدعی اعسار تسری داد. به نظر می‌رسد رویکرد قانون جدید در راستای اصل ۳۴ قانون اساسی و برای صیانت از این حق بنیادین (جوکار و مقدادی، ۱۴۰۱: ۲۷۹) صحیح است. دومین مورد مطالبهٔ خسارت تأخیر تأدیه در کنار مطالبهٔ دین اصلی است. در این وضعیت، هزینهٔ دادرسی جداگانه‌ای برای خسارت تأخیر تأدیه دریافت نمی‌شود، اما اگر به‌صورت مجزا مطالبه شود، دعوای مالی تمام‌عیاری است که به تقویم و پرداخت هزینهٔ دادرسی نیاز دارد.[۴] از همین رو، خواهان می‌تواند دو حیلهٔ مزبور را برای کاهش هزینهٔ دادرسی به کار گیرد و اصولاً در صورت بی‌نتیجه‌ماندن این حیله‌ها، هیچ زیان حقوقی متوجه او نمی‌شود.

۳-۳. حیله در اخذ حکم به ضرر ثالث و آثار کاربست آن

آیا حکم صادره از مراجع قضایی در مقابل اشخاص ثالث قابل استناد است؟ بی‌شک پاسخ مثبت خواهد بود. با اینکه اصل نسبی‌بودن رأی در نظام‌های حقوقی پذیرفته شده است، اما اثر غیرمستقیم رأی می‌تواند در حقوق ثالث تأثیر بگذارد (صالحی ذهابی، ۱۳۸۹: ۴۶) در غیر این صورت وجود نهاد حقوقی اعتراض ثالث (اعم از اصلی یا طاری) بی‌معنا خواهد بود. حال آیا برای قابل استنادبودن حکم در مقابل شخص ثالث، لازم است آن حکم در زمرهٔ ادلهٔ دادخواست بدوی خواهان علیه ثالث درج شده باشد یا حتی بر فرض عدم ارائه از سوی خواهان باز در برابر ثالث قابلیت استناد دارد؟ در پاسخ با توجه به مبنای الزام‌آوربودن احکام قطعی دادگاه،[۵] باید حکم را در هر حال قابل استناد در برابر ثالث دانست. بدین معنا که حتی اگر اصحاب دعوا حکم را به دادگاه رسیدگی‌کننده ارائه نکنند، دادگاه نمی‌تواند با استناد به اصل تناظر، مفاد حکم را نادیده بگیرد؛ بلکه

۱. مادهٔ ۱۲ قانون نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی
۲. مادهٔ ۱۶ و ۱۸ قانون نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی
۳. تعیین مجازات حبس برخلاف اصل قانونی‌بودن جرم است و نمی‌توان آن را تفسیر موسع کرد. همچنین تعیین خسارت خوانده بدون تقدیم دادخواست از جانب وی نیز خلاف اصل لزوم تقدیم دادخواست برای رسیدگی به دعوا است.
۴. نظریهٔ مشورتی شمارهٔ ۷/۹۸/۱۴۸۸ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۱
۵. حفظ نظم عمومی و تثبیت حاکمیت دولت ازجملهٔ این مبانی هستند.

حتی در صورتی که راساً از وجود حکم مطلع شود، باید با تحصیل آن، مفاد حکم مزبور را در حدود قانــون رعایت کند. با این مقدمه، ممکن اســت خواهان بخواهد خوانــدهٔ واقعی خود را در عملی انجام‌شــده قرار دهد. تصور کنید چند شخص متصرف یک ملک باشند و برخی از متصرفان ادعای مالکیت بر ملک را نیز داشته باشند. به‌طور معمول خواهانی که مالک شناخته می‌شود می‌تواند علیه متصرفان حسب مورد دعوای رفع تصرف عدوانی یا خلع ید مطرح کند. حال اگر خواهان در ابتدا علیه برخی از متصرفان که ادعای مالکیت ندارند، دعوای خلع ید یا مطالبهٔ اجرت‌المثل کند و حکم قطعی به نفع وی صادر شــود، خواندگان دیگر در مقام اثبات ادعای مالکیت خود علاوه‌بر مدارک خواهــان با یــک دادنامه نیز مواجه‌اند. این حیله خواندگان بالقــوهٔ دعوا را که طرف دعوای احکام پیش‌گفتــه نبوده‌اند از وضعیت منکر مالکیت خواهان، بــه مدعی مالکیت تغییر می‌دهد و بار اثباتی ادعا را بر دوش آنان قرار خواهد داد.

۳-۴. حیله در اطالهٔ دادرسی و آثار کاربست آن

در برخــی مــوارد هدف خواهان از طرح دعوا صرفاً افزایش مدت دادرســی اســت. عموماً چنین اقدامی به ضرر خود خواهان نیز است (موسوی، ۱۴۰۱: ۱۸۵)، اما گاهی به‌صورت موردی خواهان منافعی برای خود در این اطاله می‌یابد. اطالهٔ دادرسی در بعد اجتماعی و گرایش عمومی جامعه در نقض یا عدم نقض حقوق دیگران نیز مؤثر اســت (Reid and Richard, 2014: 79). طرح دعوای متقابل یا ورود ثالث دو مورد شایع از این دعاوی‌اند. با اینکه صرف طرح دعوای متقابل شرط کافی برای تأخیر جلســهٔ رسیدگی نیست و این امر مســتلزم درخواست خواندهٔ دعوای متقابل است، اما در عمل حتی اگر چنین درخواســتی نیز مطرح نشــود، معمولاً صدور رأی با تأخیر بیشــتری مواجه خواهد شــد. این امر به این علت است که دعوای متقابل بر دایرهٔ رسیدگی قضایی دادگاه می‌افزاید و مســتلزم انجام تحقیق در حدود مادهٔ ۱۹۹ آ.د.م و بررســی مدارک ابرازی اســت (محسنی، ۱۳۹۴ (ب): ۱۷۵ و ۱۷۶). دعوای ورود ثالث نمی‌تواند آثاری را مانند دعوای متقابل داشــته باشد؛ چراکه برخلاف دعوای متقابل نمی‌تواند دامنهٔ موضوع دعوا را گسترش دهد، اما می‌تواند برای حمایت از خواهان و خوانده مدارک و دفاعیاتی را ابراز کند. همچنین می‌تواند موجب تأخیر جلســهٔ دادرسی شود،[1] که بررسی این موارد موجب اطالهٔ دادرسی می‌شود. از همین رو، طبق مادهٔ ۱۳۳ همان قانون: «هرگاه دادگاه احراز نماید که دعوای ثالث به‌منظور تبانی و یا تأخیر رسیدگی است و یا رسیدگی به دعوای اصلی منوط به رسیدگی به دعوای ثالث نمی‌باشد، دعوای ثالث را از دعوای اصلی تفکیک نموده و به هریک جداگانه رسیدگی می‌کند».

۱. مادهٔ ۱۳۲ آ.د.م

نکتهٔ مهم زمانی است که خواهان دعوای متقابل، دعوا را خارج از مهلت قانونی طرح کند. آیا چنین دعوایی قابلیت استماع ندارد و خواهان را از دستیابی به هدف خود محروم می‌کند یا همچنان اثر قانونی دارد؟ اگر دعوای متقابل را دعوایی با ماهیت دفاع بدانیم (همان: ۱۷۲)، باید با نظری موافقت کنیم که رسیدگی به چنین دادخواستی را به‌صورت مستقل می‌پذیرد (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۵۱-۱۱۷؛ حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۶). اثر عملی تفکیک ممکن است موجب صدور آرای متعارض شود و رسیدگی توأمان نیز موجب سلب حقوق شکلی طرف مقابل و نادیده‌گرفتن تصریح قانونی در مادهٔ ۱۴۳ آ.د.م خواهد شد. بنابراین در این شرایط نیز خواهان دعوای متقابل به هدف خود از طرح دعوای طاری خواهد رسید؛ چراکه دادرس در انتخاب میان این دو گزینه، راه دیگری را در پیش خواهد گرفت و بدون صدور قرار رسیدگی توأمان، در عمل بعد از رسیدگی مجزا به هر دو دعوا رأی صادر می‌کند.

۳-۵. حیله در اجمال در شرح خواسته و آثار کاربست آن

اجمال در شرح خواسته جنبه‌های مثبت و منفی‌ای برای خواهان دارد. جنبهٔ منفی این اجمال را دو مورد می‌توان دید. از نظر شکلی زمانی که خواستهٔ خواهان با مندرجات شرح دادخواست تعارض داشته باشند، مشکل‌ساز می‌شود. گاهی این تعارض آشکار و جمع‌ناشدنی است، مانند اینکه خواستهٔ دعوا بطلان قرارداد باشد، اما در شرح دادخواست مطالبهٔ تأیید فسخ اعلام شود. چنین موردی مصداق دعوای مردد است (السان و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۴۹) و از بحث حاضر خارج است. در مواردی که تعارض شرح با خواسته هنوز قابل اصلاح باشد، دفتر دادگاه می‌بایست اخطار رفع نقص صادر کند و در صورت اهمال دفتر، دادگاه با استفاده از اختیاری که مادهٔ ۹۵ آ.د.م به آن اعطا کرده است، با اخذ توضیح تعارض را رفع می‌کند (شمس، ۲/۱۳۹۸: ۳۷ و ۳۸).[۱] این تعارض در صورتی خواهد بود که شرح خواسته به‌صورت مبسوط خواسته را بیان کرده باشد. مثلاً دادخواست الزام به تنظیم سند موضوع پلاک ثبتی مطرح شده است، اما در شرح خواسته پلاک ثبتی متفاوتی درج شده یا در قسمت خواسته عنوان خلع ید مطرح شده است، ولی شرح خواسته در مورد اجاره‌نامه و تخلیهٔ ید باشد. خواسته‌ای که فقط در قسمت مربوط به شرح خواسته درج شده است نیز در حدود خود مؤثر بر دعوا خواهد بود (همان: ۳۷).

مورد دوم از منظر صلاحیت محلی است. برخی دادگاه‌ها ملاک تعیین صلاحیت را الفاظی می‌دانند که خواهان در قسمت مربوط به خواسته در دادخواست قید کرده است، اما برخی دیگر به کشف واقعی مقصود خواهان از خواستهٔ مطروحه قائل‌اند (افتخار جهرمی و السان، ۱/۱۴۰۱: ۲۴۰-

۱. نظریهٔ مشورتی شمارهٔ ۱۰۵۶/۹۸/۷ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۰

۲۴۲). در ایــن مــوارد تا جایی که حقوق ایران امکان ترمیم دعوا را مقدور بداند،[۱] خواســته اصلاح خواهد شد، اما اگر شرح خواسته مجمل و کوتاه باشد، تعارضی با خواسته نخواهد داشت و امکان ترمیم دعوا با خواستهٔ نادرست کمتر خواهد بود، مگر اینکه خود خواهان تا پایان جلسهٔ اول دادرسی متوجه اشــتباه خواسته شــود. در مقابل مجمل‌بودن شرح خواسته فرصت دفاع مناسب را از خوانده ســلب می‌کند؛ زیرا با اصل تناظر در تعارض اســت. «تناظر عبارت است از اینکه طرفین مخاصمهٔ مدنی، حق دارند از ادعاها و ادلهٔ طرف مقابل آگاه شوند (محمدی و قلی‌پور علمداری، ۱۳۹۵: ۱۱۰). این اصل تضمین‌کنندهٔ رسیدگی عادلانهٔ قضایی است (قلی‌پور و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۲۷).

در حقوق فرانســه بنابه تصریح مادهٔ ۵۲ آیین دادرســی مدنی این کشــور، شــرح خواسته باید به‌صورت روشــن و کامل باشد و امور حکمی و موضوعی دعوا را تبیین کند (هرمزی، ۱۳۹۲: ۱۶)، اما در حقوق ایران چنین مقرره‌ای نیز وجود ندارد. این تصریح‌نکردن به‌منزلهٔ عدول از اصل مزبور در نظام دادرسی ایران نیست، اما در رویهٔ قضایی توجه کافی به این مهم صورت نمی‌گیرد و در عمل خواهان می‌تواند با شرحی مجمل از خواستهٔ خود، خوانده را در سردرگمی قرار دهد و تدارک دفاع مؤثر در جلسهٔ اول دادرسی را برای وی دشوار کند.

۴. حیله در ارائهٔ ادله و آثار کاربست آن

زمانی که مدارک و دلایل کافی برای اثبات ادعا در دســترس نباشــد، بهتر اســت دعوا مطرح نشود؛ زیرا در صورت صدور حکم بر بی‌حقی، حقوق ادعایی خواهان دیگر در دسترس وی نخواهد بود (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۶۲). اما آیا خواهان می‌تواند با ارائه‌نکردن برخی دلایل، زمینهٔ درخواســت اعادهٔ دادرســی را فراهم کند تا اگر حکم به زیان او صادر شــد، از این راهکار اســتفاده کند؟ این روش چندان حیلهٔ مناســبی نیســت. اولاً همان‌گونه که مادهٔ ۴۲۶ آ.د.م بیان کرده است، اعادهٔ دادرسی فقط نســبت به احکام قطعی دادگاه ممکن است و این شیوهٔ رسیدگی فوق‌العاده شامل قرار نمی‌شود. در حالی که برخی قرارهای نهایی دادگاه نیز ممکن اســت به ماهیت دعوا مربوط باشــند و حق طرح دعوای مجدد را از خواهان ســلب کرده و حتی با تقلب خوانده حاصل شــده باشــند. مصداق بارز چنین موردی قرار ســقوط دعوا در فرض تحقق بند «ج» مادهٔ ۱۰۷ آ.د.م است. این وضعیت تمامی شــرایط اعادهٔ دادرســی را دارد، اما فقط به‌علت اینکه رأی صادره قرار اســت، قابل اعادهٔ دادرسی نیست (نهرینی، ۱۳۹۰: ۶). رویکرد مزبور با اینکه موافق اصل لازم‌الاجرابودن احکام قطعی است، اما لااقل در مورد قرار سقوط دعوا جای انتقاد دارد. به هر حال، به‌سبب رویکرد قانون‌گذار استفاده از این حیله در دادرسی چندان مناسب نیست و می‌تواند به تضییع حقوق خواهان بینجامد.

۱. ر.ک. داودی بیرق، حسین و هادی، مهدی. (۱۴۰۴). محدودیت‌های اصل استماع دعوا با نگاهی به رویهٔ قضایی.

۵. حیله در تعیین بهای خواسته و پرداخت هزینهٔ طرح دعوا و آثار کاربست آن‌ها

پیش‌تر بررسی کردیم که استفاده از حیله در پرداخت هزینهٔ دادرسی به سود خواهان است و ضرر خاصی برای وی ندارد. در این بخش جنبهٔ دیگر حیله را در مورد هزینهٔ دادرسی بررسی می‌کنیم. این شیوه شامل دو مورد است که هریک را تحلیل می‌کنیم.

۵-۱. حیله در غیرقابل تجدیدنظرکردن حکم بدوی و آثار کاربست آن

تقویم خواسته می‌تواند در قابل تجدیدنظربودن رأی صادره مؤثر باشد. در این شرایط قانون‌گذار به خوانده اختیار داده است، تا نسبت به تقویم صورت‌گرفته اعتراض کند.[۱] در صورتی که خواسته مالی باشد و جزو موارد بند ۱ مادهٔ ۶۲ آ.د.م نباشد، خواهان می‌تواند خواسته را به مبلغی کمتر از حد نصاب مقرر در بند «الف» مادهٔ ۳۳۱ همان قانون تقویم کند. این تقویم در دو صورت می‌تواند به غیرقابل تجدیدنظرشدن رأی صادره منجر شود. نخست در صورتی که خوانده به این تقویم اعتراض نکند، دوم در حالتی که خوانده اعتراض می‌کند، اما کارشناس قیمت واقعی خواسته را همان مبلغ اعلامی خواهان[۲] تعیین کند. این عمل خواهان مانند شمشیری دولبه است و می‌تواند به سود یا زیان وی تمام شود؛ زیرا عدم امکان تجدیدنظرخواهی از رأی هر دو طرف دعوا را شامل می‌شود.

دو پرسش در این زمینه مطرح می‌شود. نخست اینکه اگر خوانده به تقویم خواسته اعتراض کند، آیا خواهان می‌تواند با افزایش میزان تقویم به بیش از حد نصاب لازم برای تجدیدنظرخواهی، مبنای اعتراض خوانده را از میان بردارد و مانع ارجاع موضوع به کارشناس شود؟[۳] از یک سو مادهٔ ۶۳ آ.د.م ضمانت اجرای اعتراض به تقویم را صرفاً ارجاع به کارشناس دانسته است و از سوی دیگر با افزایش تقویم خواسته علاوه بر آنکه مبنای اعتراض خوانده از بین می‌رود، مادهٔ مزبور را نیز می‌توان در فرض بقای اختلاف طرفین اعمال‌شدنی دانست.[۴] به نظر می‌رسد باید دیدگاه نخست را پذیرفت. اول آنکه هرچند قوانین شکلی در دیدگاه غایت‌مدار، تفسیرپذیرند (داودی، ۱۳۹۸: ۲۸۶)، در مقایسه با قوانین ماهوی دامنهٔ تفسیرپذیری آن‌ها محدودتر است. دوم، اثر اختلاف میان طرفین دعوا فقط متوجه خود آنان نیست تا بتوان سقوط مبنای اعتراض خوانده را به معنای پایان‌یافتن

---

۱. مادهٔ ۶۳ آ.د.م

۲. حسب مورد در دادگاه صلح نصاب ۵۰۰میلیون ریال و در دادگاه عمومی حقوقی نصاب ۳میلیون ریال

۳. خواهان ممکن است برای پرهیز از اطالهٔ دادرسی که معمولاً به ضرر وی است یا به علت آگاهی از ارزش واقعی و بالای خواسته و اینکه تعیین قیمت از سوی کارشناس مستلزم هزینهٔ دادرسی سنگینی خواهد بود، دست به چنین عملی بزند.

۴. شعبهٔ ۵ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان اردبیل در پرونده‌ای به شمارهٔ ۱۴۰۲۰۷۹۲۰۰۰۰۲۵۰۳۴۹ نظر دوم را پذیرفته است.

مادهٔ نزاع دانست؛ زیراکه هزینهٔ دادرسی متعلق به دولت و از منابع درآمدی پیش‌بینی‌شده در ردیف بودجهٔ سالانه است و طرفین اصولاً حق تصمیم‌گیری در این مورد را ندارد. سوم، همان‌گونه که در بند پیشین بیان شده، هزینهٔ دادرسی متعلق به دولت است، ولی قانون‌گذار صرفاً به‌منظور تسریع در روند دادرسی و از باب نوعی نمایندگی و اعتماد، اعلام و تقویم آن را به خواهان واگذار کرده است. با این حال، هرگاه نسبت به این تقویم اعتراض شود و ظن تعدی نمایندهٔ دولت در تقویم خواسته (یعنی خواهان) مطرح شود، ضرورت دارد با ارجاع امر به کارشناس تصمیم‌گیری نهایی شود.

پرسش دوم این است که آیا تصمیم کارشناس قابل اعتراض است؟ با اینکه مواد مربوط به کارشناسی در بخش رسیدگی به دلایل و در زمرهٔ امور ماهوی آمده‌اند، اما عدم امکان اعتراض به نظر کارشناسی علاوه‌بر اینکه اطلاق حق اعتراض را محدود می‌کند، موجب تضییع حق خواهان (به‌علت پرداخت مبلغی بیش از میزان قانونی) و خوانده (به‌علت محرومیت از تجدیدنظرخواهی) خواهد شد. بنابراین نظر کارشناسی در این مورد قابل اعتراض است.

یکی دیگر از حیله‌هایی که می‌توان از تبصرهٔ مادهٔ ۵۰۵ آیین دادرسی مدنی استنباط کرد، مربوط به افراد تحت پوشش کمیتهٔ امداد امام خمینی (ره) و مددجویان مستمری‌بگیر سازمان بهزیستی کشور است. این افراد بنا به اطلاق این تبصره، از پرداخت هزینه‌های تمام مراحل دادرسی معاف هستند. حال اگر خوانده تاجر یا شخص حقوقی باشد،[1] امکان طرح دعوای اعسار از هزینهٔ دادرسی مرحلهٔ تجدیدنظر را نخواهد داشت. بر همین اساس، اگر خواهان از مشمولان تبصرهٔ مادهٔ ۵۰۵ باشد و خواستهٔ خود را به‌طور فاحش و گزاف تقویم کند، خوانده‌ای که تاجر یا شخص حقوقی است، سه راه پیش رو خواهد داشت: نخست، از تجدیدنظرخواهی صرف‌نظر کند؛ دوم، اگر مصمم بر تجدیدنظرخواهی است، هزینهٔ سنگین تجدیدنظرخواهی را پرداخت کند و سوم اینکه دعوای ورشکستگی مطرح کند. راهکار اخیر به نظر قابل استماع نخواهد بود. صاحب‌نظران میان اعسار و ورشکستگی تفاوت بنیادین قائل‌اند. اعسار به معنای کمبود دارایی نسبت به دیون است، اما ورشکستگی به معنای ناتوانی در دسترسی به اموال برای پرداخت دین است، خواه میزان دین بیشتر از دارایی باشد یا کمتر. با این حال، شرط لازم برای تحقق ورشکستگی وجود دین است. آیا ناتوانی در پرداخت هزینهٔ دادرسی را می‌توان دین محسوب کرد؟ از ظاهر مادهٔ ۵۰۲ آ.د.م، چنین برداشتی نمی‌توان کرد. همچنین بنا بر توضیحی که بیان شد، آیا می‌توان قواعد اعسار از هزینهٔ دادرسی را به تاجر تسری داد و طرح دعوای ورشکستگی به علت ناتوانی در پرداخت هزینهٔ دادرسی را ممکن دانست؟ به نظر می‌رسد پاسخ منفی باشد. بر همین اساس، خوانده‌ای که تاجر یا شخص حقوقی باشد، برای امکان تجدیدنظرخواهی باید هزینهٔ تجدیدنظرخواهی را پرداخت

۱. مادهٔ ۱۵ قانون نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی

کند. این الزام گاه می‌تواند به ناتوانی وی در تجدیدنظرخواهی بینجامد، به‌ویژه در مواردی که هزینهٔ تجدیدنظرخواهی با قیمت واقعی مال موضوع دعوا تناسبی نداشته باشد.

۵-۲. حیله در تبدیل حکم به قرار و آثار کاربست آن

مادهٔ ۳۵۰ آ.د.م نکته‌ای بسیار مهم دربارهٔ احکام صادره از مرجع بدوی دارد. در این ماده آمده است: «عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحلهٔ بدوی، موجب نقض رأی در مرحلهٔ تجدیدنظر نخواهد بود. در این موارد دادگاه تجدیدنظر به دادخواست‌دهندهٔ بدوی اخطار می‌کند که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ نسبت به رفع نقص اقدام نماید. در صورت عدم اقدام و همچنین در صورتی که سمت دادخواست‌دهنده محرز نباشد، دادگاه رأی صادره را نقض و قرار رد دعوای بدوی را صادر می‌نماید». با آنکه موارد عدم رعایت شرایط شکلی دادخواست[۱] متعدد است و صرفاً در هزینهٔ دادرسی خلاصه نمی‌شود، سایر موارد حتی اگر مشمول ضمانت اجرای مادهٔ ۵۳ همان قانون قرار نگیرند، یا به سبب ایجاد مانع در رسیدگی، موجب عدم استماع دعوا خواهند شد[۲] و یا در روند دادرسی و در دفاعیات خواهان رفع می‌شوند.[۳] لذا آنچه بیشتر جای بحث دارد، پرداخت‌نکردن هزینهٔ دادرسی طبق تعرفهٔ قانونی و بی‌اعتنایی دادگاه به این ایراد است.

حال پرسش مهم این است که اعمال این ماده برای حکم به بی‌حقی یا بطلان صادرشده در مرحلهٔ بدوی، چگونه خواهد بود. آیا چنین احکامی که به ضرر خواهان صادر می‌شوند نیز مشمول اطلاق مادهٔ ۳۵۰ هستند؟ شعبهٔ ۲۸ دیوان عالی کشور در دادنامهٔ شمارهٔ ۹۷۳۹۹۳۳۹۳۰۷۳۳۰۳۹ بیان می‌دارد: «تجزیهٔ یک دادنامه از ناحیهٔ یک معترض و درخواست تجدیدنظرخواهی نسبت به بخشی از آن و تقاضای فرجام‌خواهی در مورد بخش دیگر، نوعی اطالهٔ دادرسی محسوب است و با روح قانون قابل انطباق نیست» (محسنی، ۱۳۹۷: ۲۶). در این دیدگاه، با اینکه به ظاهر قواعد شکلی مانعی برای انجام چنین عملی قائل نشده‌اند، دیوان عالی کشور آن را صحیح نمی‌داند. اگر این معیار پذیرفته شود، به طریق اولی در مورد نقض احکام بی‌حقی یا بطلان صادره در حق خواهان بدوی نیز اعمال می‌شود و نباید اجازه داد که خواهان با سوءاستفاده از عمل نامشروع خود (در پرداخت‌نکردن هزینهٔ دادرسی بدوی) حکم صادره به ضرر خود را به قرار رد دعوا تبدیل کند. در واقع این عمل مصداق نقض اصل «منع استناد به عمل خلاف قانون خود در ادعا و دفاع» است، اما

---

۱. موارد مندرج در مادهٔ ۵۱ آ.د.م
۲. مانند عدم قید خواسته
۳. مانند جهت خواسته

به چند دلیل این استدلال پذیرفتنی نیست. نخست اطلاق واژهٔ «رأی» در مادهٔ مزبور شامل هرگونه حکم و قرار صادره به نفع یا ضرر خواهان بدوی می‌شود. دوم اینکه، اصل دادرسی پیش‌گفته در مورد دلایل و اعمال مؤثر در تصمیم‌گیری ماهوی دعوا قابل استناد است (محسنی و داودی، ۱۴۰۰: ۱۹۱)، حال آنکه پرداخت‌نکردن هزینهٔ دادرسی دلیلی مؤثر در ماهیت دعوا نیست، بلکه عملی مرتبط با شرایط دادرسی است. علاوه‌بر آن اگر این عمل خواهان موجب تغییر حکم به سود طرف دیگر دعوا می‌شد، می‌توانستیم آن را مؤثر در ماهیت بدانیم، اما صرف تبدیل حکم صادره به قرار، تأثیری در ماهیت ندارد، چراکه این امر موجب لزوم طرح مجدد دعوا می‌شود، نه قطعیت رأی صادره. سوم، اساساً یکی از فلسفه‌های وجودی قواعد شکلی جلوگیری از خودکامگی دادرس است و پذیرفتنی نیست که دادرس، حتی با وجود ناکارآمدی و قابل انتقادبودن قانون، برخلاف نص ماده آن را تفسیر کند.

نظریهٔ مشورتی شمارهٔ ۱۰۳۱/۱۴۰۱/۷ مورخ ۱۴۰۲/۰۴/۱۷ اعمال مادهٔ ۳۵۰ آ.د.م را منوط به تجدیدنظرخواهی طرف مقابل ندانسته است. بنابراین اگر دادگاه خود راساً نیز به ایرادات مزبور واقف شود، می‌بایست طبق مادهٔ ۳۵۰ عمل کند. شعبهٔ ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامهٔ شمارهٔ ۹۵۰۹۹۷۰۲۲۱۸۰۰۲۶۵ مورخ ۱۳۹۵[1]/۰۳/۰۴ دلیل اعمال مادهٔ ۳۵۰ و صدور قرار رد دعوا بدوی را، لزوم رعایت قوانین شکلی دانسته است. با این توضیح به نظر می‌رسد مادهٔ ۳۵۰ در مورد حکمی اعمال می‌شود که در مرحلهٔ بدوی به ضرر خواهان صادر شده است. درواقع خواهان می‌تواند با پرداخت‌نکردن کامل هزینهٔ دادرسی مرحلهٔ بدوی برای خود راه‌گریزی از حکم احتمالی بی‌حقی یا بطلان دعوا باز گذارد تا در صورت عدم اخطار رفع نقص در مرحلهٔ بدوی از این راهکار برای نقض حکم استفاده کند.

نتیجه‌گیری

حیله برهم‌زنندهٔ عدالت و امری ناخوشایند است. استفاده از حیله برای اعمال حق نیز چه در حقوق داخلی و چه بین‌المللی ضمانت اجراهای متفاوتی برای شخص دارد. یکی از این ضمانت اجراها در حقوق داخلی را می‌توان در قالب دعوای واهی مشاهده کرد. در دادرسی نیز مانند حقوق ماهوی استفاده از حیله ناپسند است، اما حیلهٔ مدنظر تحقیق حاضر علاوه بر آنکه رفتاری غیراخلاقی و مغایر با حقوق خوانده به حساب نمی‌آید، توانایی وکیل خواهان در دفاع از موکل خویش را نشان می‌دهد. در این معنا، خواهان از ظرفیت‌های قواعد شکلی برای آماده‌کردن دادخواست خود بهره می‌گیرد، بی‌آنکه قصد تعرض به حقوق دفاعی یا ماهوی خوانده را داشته باشد. استفاده از این حیله‌ها ضمانت

۱. دسترسی‌پذیر در: https://wikihoghoogh.net/wiki, (2025/05/25)

اجرای یکسانی ندارد و برخی از حیله‌های پرکاربرد در دادرسی را باید فاقد اثر دانست. مهم‌ترین این حیله‌ها افزودن نام شهود احتمالی واقعه به‌عنوان خوانده در کنار خواندهٔ اصلی دعوا است. این عمل وصف شاهد را از آنان سلب نمی‌کند و شهادت ایشان همچنان معتبر و مؤثر است. در یک تقسیم‌بندی می‌توان ضمانت اجراهای ناشی از حیله را به سه دسته تقسیم کرد. نخست حیله‌هایی که در روند دادرسی تأثیرگذارند؛ مانند تغییر محل دادگاه صالح برای رسیدگی به دعوا، افزایش دایرهٔ رسیدگی قضایی، بروز اطالهٔ دادرسی و عدم پرداخت هزینهٔ دادرسی. دوم، حیله‌هایی که در تصمیم دادگاه مؤثرند؛ از جمله تغییر تصمیم دادگاه بدوی از حکم به قرار رد دعوا و نیز قطعی‌شدن رأی صادره در مرحلهٔ بدوی. سومین دسته حیله‌هایی‌اند که در جایگاه خوانده تأثیرگذارند. در این حالت، زمانی که خواهان حکمی به نفع خود از دادگاه می‌گیرد، بدون آنکه خواندهٔ بالقوه را طرف دعوا قرار دهد، او را در موقعیت شخص ثالث نسبت به دعوای مزبور و مدعی بر اثبات حقی قرار می‌دهد. حال آنکه اگر در همان دعوای نخست خواندهٔ دعوا می‌بود، نسبت به ادعای خواهان منکر محسوب می‌شد. باید توجه داشت که این حیله در تمامی دعاوی اعمال‌شدنی نیست، بلکه دادخواست باید برای امکان رسیدگی ماهوی از نظر شکلی فاقد ایراد اساسی باشد. در واقع در این حیله انتخاب خواسته باید به‌گونه‌ای باشد که خواندهٔ بالقوه از دید دادگاه ذی‌نفع در دعوا تلقی نشود که این امری بسیار ضروری است و در برخی موارد یافتن چنین خواسته‌ای امکان‌پذیر نیست.

منابع

۱. ابهری، حمید و طلایی فیروزجائی، مراد. (۱۳۹۴). **ماهیت حقوقی و فقهی دعوای اعسار**، پژوهشنامهٔ حقوق تطبیقی، سال اول، شمارهٔ ۱.

۲. اشرافی، ارسلان و رضایی، غلامحسین. (۱۳۹۶). **شهادت دروغ و کتمان شهادت در حقوق بین‌النهرین باستان، ایران و اسلام**، فصلنامه قضاوت، دورهٔ ۱۷، شمارهٔ ۸۹.

۳. ارشدی، علی‌یار. (۱۳۸۲). **حقوق اساسی و شرح و نقد قانون اساسی ایران**، تهران: انتشارات سرمدی.

۴. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی. (۱۴۰۱). **آیین دادرسی مدنی**، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: میزان.

۵. انصاری، علی و دهقانی، حسین. (۱۳۹۶). **حسن‌نیت در حقوق دادرسی**، حقوق اداری، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۱۲.

۶. بهرامی، احسان. (۱۴۰۱). **عدول از قاعدهٔ صلاحیت محلی و غیرقابل ابطال‌بودن حکم دادگاه در دعوای تقسیم ترکه**، مجلهٔ پژوهش‌های حقوقی، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ۴۹، ۲۲۵-۲۴۲.

۷. پژوهشکدهٔ استخراج و مطالعات رویهٔ قضایی. (۱۳۹۲). **مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی)**، مرکز مطبوعات و انتشارات قوهٔ قضائیه، چاپ سوم، ۱۳۹۹.

۸. پوراستاد، مجید. (۱۳۸۹). **پیدایش و چالش قاعدهٔ منع تحصیل دلیل**، فصلنامهٔ حقوق دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دورهٔ ۴۰، شمارهٔ ۴.

۹. پوراستاد، مجید و حصارخانی، فاطمه. (۱۳۹۴). **تحلیل اقتصادی فرایند دادرسی مدنی بر اساس هزینه‌ها**، تحقیقات حقوقی بین‌المللی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲۸.

۱۰. پوراسماعیلی، علیرضا و برزوئی، عباس. (۱۴۰۴). **نقش توافق طرفین دعوا در اعتبار ادلهٔ اثبات دعوا**، فصلنامه قضاوت، دورهٔ ۲۵، شمارهٔ ۱۲۳.

۱۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). **ترمینولوژی حقوق**، چاپ چهارم، تهران: گنج دانش.

۱۲. جوکار، عبدالحسین و مقدادی، محمدمهدی. (۱۴۰۱). **حقوق و تکالیف ثالث در مرحلهٔ اجرای احکام در محاکم حقوقی و دیوان عدالت اداری، پژوهش‌های نوین حقوق اداری**، سال چهارم، شمارهٔ ۱۱.

۱۳. حسن‌زاده، مهدی. (۱۳۹۲). **اقامهٔ دعوای طاری در خارج از مهلت**، پژوهش حقوق خصوصی، سال دوم، شمارهٔ ۴.

۱۴. دادمرزی، سیدمهدی و بافهم، محمد. (۱۳۹۸). **حیله و تقلب نسبت به قانون ازطریق عقد صلح**، فصلنامهٔ مطالعات حقوق خصوصی، دورهٔ ۴۹، شمارهٔ ۳.

۱۵. داودی، حسین. (۱۳۹۷). **ویژگی‌های قواعد شکلی (آیین دادرسی مدنی)**، مطالعات حقوق خصوصی، دورهٔ ۴۸، شمارهٔ ۲.

۱۶. داودی، حسین. (۱۳۹۸). **تفسیر غایت‌مدار قواعد شکلی**، فصلنامهٔ مطالعات حقوق خصوصی، دورهٔ ۴۹، شمارهٔ دوم.

۱۷. داودی بیرق، حسین و هادی، مهدی. (۱۴۰۴). **محدودیت‌های اصل استماع دعوا با نگاهی به رویهٔ قضایی**، پژوهش‌های حقوقی، دورهٔ ۲۴، شمارهٔ ۶۲.

۱۸. دهقانی فیروزآبادی، حسین. (۱۳۹۸). **حیله در دادرسی مدنی**، چاپ سوم، تهران: فکرسازان.

۱۹. زندی، محمدرضا. (۱۳۹۳). **رویهٔ قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی (الزام به تنظیم سند رسمی)**، جلد ۷، تهران: جنگل.

۲۰. السان، مصطفی؛ بهرامی، احسان و الماسی، اکبر. (۱۴۰۳). **مصادیق دعوای مردد (غیرمنجز) و تکلیف دادگاه در مواجهه با آن؛ با تأکید بر رویهٔ قضایی**، مجلهٔ حقوقی دادگستری، دورهٔ ۸۸، شمارهٔ ۱۲۵، ۱۴۵-۱۷۳.

۲۱. شمس، عبدالله. (۱۳۹۸). **آیین دادرسی مدنی**، جلد ۲ و۳، چاپ سی‌ودوم، تهران: دراک.

۲۲. صالحی ذهابی، جمال. (۱۳۸۹). **اصل نسبی‌بودن رأی حقوقی**، مجلهٔ حقوقی دادگستری، سال ۷۴، شمارهٔ ۷۱، ۴۱-۷۱.

۲۳. عمید، حسن. (۱۳۸۴). **فرهنگ فارسی**، چاپ ۳۰، تهران: امیر کبیر.

۲۴. غمامی، مجید. (۱۴۰۲). **معناکاوی شخص ثالث در اعتراض ثالث به رأی دادگاه**، دو فصلنامهٔ نقد و تحلیل آرای قضایی، دورهٔ ۲، شمارهٔ ۴.

۲۵. قلی‌پور، حسن؛ احمدی، سید مهدی و جعفری مته کلایی، محمدحسن. (۱۳۹۳). **بررسی اصل تعادل ترافعی (تناظر) در دادرسی قضایی و داوری تجاری بین‌المللی**، فصلنامهٔ پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال دهم، شمارهٔ ۳۷.

۲۶. قهرمانی، نصرالله. (۱۳۸۶). **مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی**، جلد ۱، چاپ اول، تهران: خرسندی.

۲۷. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۶). **اعتبار امر قضاوت‌شده در دعاوی مدنی**، چاپ دهم، تهران: میزان.

۲۸. کریمی، عباس و شکوهی‌زاده، رضا. (۱۳۸۸). **قاعدهٔ عدم پذیرش شهادت بر مسموعات و استثنائات آن در نظام کامن لا با نگاهی تطبیقی به حقوق ایران**، مطالعات حقوق خصوصی، دورهٔ ۳۹، شمارهٔ ۱، ۲۱۵-۲۳۳.

۲۹. کریمی، علی‌اصغر. (۱۳۹۲). **مشکلات تعیین خواندهٔ دعوا در دادرسی‌های مدنی**، فصلنامهٔ دیدگاه‌های حقوق قضایی، دورهٔ ۱۸، شمارهٔ ۶۱.

۳۰. محسنی، حسن. (۱۳۹۴ الف). **یک رأی و دو دیدگاه متفاوت در موضوع ضرورت یا اختیار برای تشکیل جلسهٔ دادرسی: دیدگاه اول- نقض اصول دادرسی و سلب حقوق اصحاب دعوا با تشکیل ندادن نخستین جلسهٔ دادرسی**، فصلنامهٔ رأی، دورهٔ ۴، پیاپی ۱۰.

۳۱. محسنی، حسن. (۱۳۹۴ ب). **رویکرد تطبیقی بر دعوای متقابل**. فصلنامهٔ تحقیقات حقوقی، شمارهٔ ۷۳.

۳۲. محسنی، حسن. (۱۳۹۷). **تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی همزمان؛ بازی بد با آیین دادرسی یا آیین دادرسی بازی؟**، فصلنامهٔ رأی، دورهٔ ۷.
۳۳. محسنی، حسن و داودی، حسین. (۱۴۰۰). **اصل منع استناد به عمل خلاف قانون خود در ادعا و دفاع**، مجلهٔ حقوقی دادگستری، دورهٔ ۸۵، شمارهٔ ۱۱۶.
۳۴. محسنی، حسن و رضایی‌نژاد، امیرحسین. (۱۳۹۰). **حقوق و اخلاق؛ اخلاق و دادرسی: تأملاتی پیرامون اعتبار صدای ضبط‌شده بدون اخطار**، حقوقی دادگستری، سال ۷۵، شمارهٔ ۷۳.
۳۵. محسنی، حسن و نجفی، احمد. (۱۴۰۱). **ماهیت اظهارات اشخاص ثالث در دادرسی و موانع پذیرش آن**، فصلنامهٔ مطالعات حقوق خصوصی، دورهٔ ۵۲، شمارهٔ ۱.
۳۶. محمدی، سام و قلی‌پور علمداری، مهران. (۱۳۹۵). **مطالعهٔ تطبیقی اصل تناظر در حقوق ایران و انگلیس**، فصلنامهٔ پژوهش حقوق خصوصی، سال چهارم، شمارهٔ پانزدهم.
۳۷. موسوی، عباس. (۱۴۰۱). **نقد رأی از عدالت آیینی تا عدالت قضایی**، دو فصلنامهٔ نقد و تحلیل آرای قضایی، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۱.
۳۸. میرشکاری، عباس و حسینی، سیدمحمدامین. (۱۴۰۰). **تحلیل اعتبار «حیلهٔ شرعی» با تطبیق بر یک پروندهٔ حقوقی**، دو فصلنامهٔ علمی مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، سال ۱۵، شمارهٔ ۴۴.
۳۹. نهرینی، فریدون. (۱۳۹۰). **اصول حاکم بر اعادهٔ دادرسی**، فصلنامهٔ تحقیقات حقوقی، دورهٔ ۱۴، شمارهٔ ۵۵.
۴۰. نهرینی، فریدون. (۱۴۰۰). **آیین دادرسی مدنی**، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: گنج دانش.
۴۱. نهرینی، فریدون. (۱۴۰۱). **بایستگی صلاحیت دادگاه به هنگام تقدیم دادخواست نقد و بررسی رأی شمارهٔ ۳۷ دیوان عالی کشور**، دو فصلنامهٔ نقد و تحلیل آرای قضایی، دورهٔ اول، شماره دوم.
۴۲. نهرینی، فریدون و خاکباز، محمد. (۱۴۰۰). **کنکاشی بر قاعدهٔ محدودبودن رسیدگی دادگاه در قلمرو خواسته**، فصلنامهٔ حقوق خصوصی، دورهٔ ۱۸، شمارهٔ ۱.
۴۳. ویسی، محمود. (۱۳۹۷). **بررسی تطبیقی حیله‌های فقهی در عقود**، دو فصلنامهٔ تخصصی مطالعات فقه و اصول، سال اول، شمارهٔ اول، ۱۲۷-۱۳۸.
۴۴. هرمزی، خیرالله. (۱۳۹۲). **تغییر عناصر دعوا: شرحی بر مادهٔ ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی**، پژوهش حقوق خصوصی، سال دوم، شمارهٔ سوم.

45. Reid, A and Richard .F .(2014). **Celerity in the Courts: The Application of Fuzzy Logic to Model Case Complexity of Criminal Justice Systems, in: Theories and Simulations of Complex Social Systems**, edited by: Vahid Dabbaghian, Vijay Kumar Mago, Springer
46. Herstein, O. J .(2011). **A Normative Theory of the Clean Hands Defense**, Legal Theory.
47. https://wikihoghoogh.net/wiki